

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب مجموع: رساله موسیقی، اصول و احکام عروض

مؤلف

شماره ثبت کتاب

موضوع

۲۱۲۲۷

شماره اختصاصی (۸۷) از کتب اهدائی: غلامحسین سرود

۸
۱
۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۶۱
۸۱
۷۱
۶۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب مجموع: رساله موسیقی، اصول و آداب صوفیان

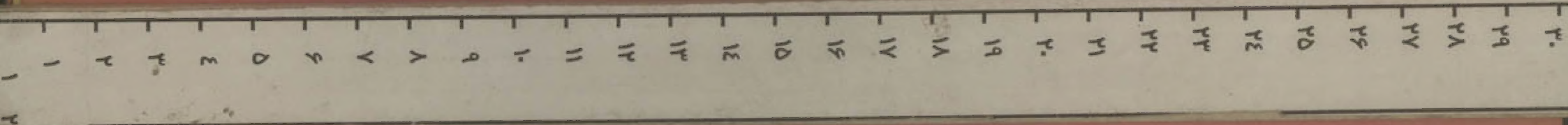
مؤلف

شماره ثبت کتاب

موضوع

۲۱۲۲۷۰

شماره اختصاصی (۸۷) از کتب اهدائی: غلامحسین سرود



کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

۸۷
۲۱۲۲۷۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
غلامحسین سرود
در ۱۳۶۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
غلامحسین سرود
در ۱۳۶۲

هزار ساله بسم الله الرحمن الرحيم **الموشی**

بدان آید که الله تعالی که هیچ علم بخورده بینی
 بعلم موشی نمیرسد چنانکه نقل است که چند سال
 قالب حضرت آدم ع افتاده بود تا حضرت عزت
 ملکی را فرمود تا بقالب آدم در آمد و در آدرش
 در آدرش خواند با و از حیرین و گویند که با هفت
 راست بود که آن ملک خواند پس چون روح آن حلقه
 زمزمه استماع کرد و فرح بسیار او را دست داد از آنجا
 بحالی شد در قالب حضرت آدم ع در آمد تا مشاهد
 نماید که این چه نواست پس امر حق تعالی شد که بیرون
 نیاید در آن هنگام حضرت آدم ع شکر خدا را انجا
 آورد و سجده کرد و گفت الحمد لله رب العالمین
 و برخاست و مؤید این مقال است کلام امام المشارف

المشارف والمغارب علی ابن ابی طالب ع ثبات
 النفس بالغذاء وثبات الروح فی الغناء و بعد الو
 ابی وافی هدایه و ان من شیء الا یسبح بحمده جمیع
 مخلوقات الهی به تسبیح و تهلیل پروردگار خود مشغول
 و هر یک تسبیح و تهلیل خالق خویش در عالم خود با هفت
 و صوتی و نغمه و مقامی مؤدی میسازند بنحوی
 که اگر اهنک تسبیح ایشان اندک بی اصولی باشد و هر
 وجود ایشان از آن اصول و مخزون می گردد که چرا از
 اهنک از مابقی نغمه و اصول و افغ شد **باب اول**
 بیاید دانست که مجموع نغمات و مقامات را از
 و خوش و طهور بر داشته اند باین شرح راست از
فیل عشاق از خروس عراق از کاه و حسیفی از اسب
 بزرگ از کبک کوچک از طفل شیرخواره و نوله از
 زنک شتر حجاز از دراز گوش صفا همان کوه سفید

رهاوی از **کلاغ** بوسلیک از **ناله شیر** و بعضی گفته اند
 از **ناله شیر** بوا از **بلبل** بدانکه هر مقامی از مقامات
 دوازده گانه زاد و شعبه است و هر دو مقام را یک
 اواز است و ایضا هر مقامی را چهار گوشه و سه پرده
 قرار داده اند که مجموع دوازده مقام را در چه محل
 و از برای کدام طایفه باید خواند چنانکه بتفصیل
 مذکور خواهد شد و هم چنین هر مقامی را
 برنجی از بروج دوازده گانه نسبت داده اند که هر
 مقامی بکدام برج منسوب است بدین موجب غایب
حل حسینی **نور** راست **جوزا** بوسلیک **مطهر**
 رهاوی **اسد** توانسته بزرگ **مهران** عراق **عقرب**
 زنگوله **قوس** صفاهان **جدی** حجاز **دلو** کوچک
حوت **باب دوم** در بیان دوازده مقام و شعبه
 آن بدانکه حکیم افلاطون هر مقامی را دو شعبه

دو شعبه قرار داده که بزرگان این عمل هر مقام را
 باد و شعبه در محل وجد و سماع بخوانند منظومه
 مقامات باشد **هفت** مقام اند در عدد هفت اند
چار دو شعبه هر مقام است **ناچار** حسینی **کاذ**
 مقامات است **برتر** دوگاه آمد فریشت **با محجز**
 مقام راست کنج **برنج** کاهیت **مربع** لازم
با پنج کاهیت چه سازی پرده **عشاق** ساز
 نغم در زابل و در اوج انداز **نوار** کازوی افتد در
 جهان **سور** بود نور و زخار **افرع** ماهور
 حجاز آمد یکی **نخل** دار **سره کاهیت** و **جصار** آن
 نخل **آبار** ز اصفهان کسی کاو کرد **اکاه** به نیز بر
 نشا **بورک** برد راه **مقام** کوچک **اردانی** **نواخت**
 که در رکب و بیانی بیت خوانی **رهاوی** **سند**
بنور و **عرب** **رام** **بنور** و **نجم** **بردازد** **ارام**

چه آمد بوسلیک از پرده ساز. عیتران و صبا را
 داد او از عراق عشرت افزا است مطلوب. بان
 روی عراق و گاه مغلوب. پس از زنگوله آید نغمه
 نوال. نماید چارگاه انگارال. بزرگ آمد چه
 چنک ساز کرده. همایون و هفت از وی دوبرده
 دو نوع از بهر هر اصلی بیان یافت. کون باید
 به ترتیبش عنان یافت. حضیض هست باهر
 اصل و اوجی. چه دریا کن بود فغری و موجی
 حضیض فرع اول بود جا. بود فرع دوم را اوج
 ماوی. بدین ترتیب تا آخر نوشته. بری بر بار
 زین تخم که کستم. **فصل** دیگر در بیان مقام
 و شعبهایست و بلند بدانکه اصل مقام در
 وسط دایره و حضیض در تحت و اوج بر فوق
 می شود و این اوج و حضیض شعبهای اند که منسوب

منسوب بان مقام اند

منصب	نوع	رجح	ملاهور	نارود	منصب
جگر	رک	عشق	نفا	نفا	نفا
مکاه	بخش	بیک	نارود	بزرز	ملاطه
لحد	نصف	پیش	نور	عمر	مغلوب
خجارت	نار	نار	نار	نار	نار
ملاطه	نار	نار	نار	نار	نار

فصل از حکیم فارابی که درین علم اسناد است در
 نهایت مهارت منقولست که او هر مقام را باد و
 شعبه که تعلق بان دارد بر جی منسوب ساخته
 و گفته که ممکن است که یکی از اهل این علم بعد از ملا
 و تا مثل نظر کند بطالع او مقام و شعبه چند که
 منسوب بر جی طالع ان شخص باشد بنغمه و ترتیب

ادانمابد و هر چند از شخص در نهایت بلاد است
بایستد از جای در آمدن بی حتر و از خیالی بجالی شود
فصل بنباید دانست که هر دو مقام را یک آوازه
که چون آن دو مقام مایل و متمسج بهم گردند از
مابین آنها آوازه حاصل شود و هر یک از آنها را با
موسوم ساخته اند چنانکه از این نظم ظاهر
می گردد و هر کدام از آنها منسوب یکی از کواکب
سبعه سیارات سوای عطارد که از در هیچ
امور مستقیم احوال نمیدانند بدین موجب *
شتر آوازه که ایدازد و هر یک را از صفهان و
زنگوله است و سلمک چه کرد در است بنا
عشاق یک دل سود گردانید زین هر دو حاصل
دو چشم بوسلیک است و حسینی بود نوروز
اصل از این دو معنی عراف و کوچک آمد اصل

۳۵
مایه چه روح اقر است ز ایشان وصل مایه
حجاز اندم که هم بر شد نو آوازه کوشت از هر دو
کرد بد اشکارا ره آوی با بزرگ آمد چه دمساز
سود زین هر دو حاصل شود شناسه و تفصیل
انکه هر یک از آوازه شش گانه بسیار است منسوبند
برین پنج وجه شناسه زهره کوشت **زحل** مایه
مر نور و اصل **مر** رخ گردانیده **شمس** سلمک
مستری **فصل** بدانکه افلاک و ملائکه هر کدام
بایهنگ و تبیی و نوای در تبیی و تحلیل اند
و در پنج گایت خطایست و این چهار شده که
مذکور میشود هر یک از آنها متعلق است به
ملکی از چهار ملک مقرب شد اول دو گاه
شد دوم راست شد سیوم مخالف شد
چهارم چهار گاه **فصل** در بیان شد چهار گانه

و در اظهار آنکه خواننده بداند که از کجا بکجا
باید شرف **شد اول** دوگاه است بدانکه صا
هنگ باید که اول در آمد از دوگاه کند و از
انجا بخصار رود و باز از خصار مراجعت نمود
بدوگاه رود و حسینی کند و از حسینی به شیران
رود و از شیران بحجر و کوچک در حجر بنماید و
از کوچک به بزرگ رود و از بزرگ بنور و صبا
رود و دو بلندی آن کوشت را نماید و از آن
به نور و زخارا و از آن بنور و زعم رود و از آن
بحسینی رود و از حسینی بدوگاه رود که اول شد
کرده بود و همانجا تمام کند **شد دوم** مقام
راست است خواننده از راست شد نماید از آن
به پنجگاه رود و از پنجگاه بگردانیه به بوسلیک
و از بوسلیک عود نموده باز به پنجگاه رود

رود و در اینجا سلمک بنماید و از سلمک بصفها
رود و از آن به پیر و از پیر عود نموده بر استاید
و از استاید بعشاق و از عشاق بنور و از نور
بک پرده دارد بنهاوندک و از آن به بیات رود و از
بیات بک پرده دارد بمهاور و از مهاور باز به
بیات مراجعت نماید و از اینجا بنوااید و عشاق
کند و از آن بنشابورک رود و از آن بنور و ز
عرب رود و از آن به دست نکار و از دست نکار عود
نماید بمهاور و از آن به نشابورک و از آن باز گشت
نماید به پنجگاه و از آن بر است که از آن شد کرده
بود تمام کند **شد سوم** که از مخالف گویند
از آن شد نماید و از آن بعراق رود و از آن به سهگاه
رود و از سهگاه بمغلوب آید و از آن باز به سهگاه
عود نماید و از آن بمجاز رود و از آن بگردانیه

رود و از گردانیده مراجعت نموده بعراق و درختان
که از اینجا شده کرده بود تمام کند **سند چهارم** که از
چهارگاه گویند و اهل این علم انرا شد الروح
گویند چون مطربان شد نماید از اینجا بعراق
رود و از عراق عود و چهارگاه نماید و از آن بنور
بزرگ رود و از اینجا باز بعراق عود نماید چون
خواهد که چهارگاه و زنگوله بنماید و بر یک رود
و از یک بر بیات رود و از آن بعجم و در آن نشاء
بنماید و از آن بعراق رود و در آن مخالف کند
و از اینجا چهارگاه که انرا شده کرده بود تمام کند
فصل در بیان آنکه هر جماعتی محبه مقام خوش
دارند تا اهل طرب و ساز در مجالس و مخالف کردن
نیاست و بدانند که از برای هر طایفه چه مقام
باید نواخت **راست** مخصوص اهل قلم و نویسندگان

و نویسندگان است **سرگاه** مناسبت نائی بعسا کرو
مردم سپاهی دارد **چهارگاه و غزال** برای مردم هند
انبات **حبیبی و دوگاه** مناسبت بطبع زنان
دارد **نور و یحیی** و میان خواندن انبات
مخالف و عراق محبه مردم خراسان منخوانند
پنجگاه و نشاء محبه مردم سرخ چهره نابید
نواخت **عشاق و نوا** مناسبت مردم سفید دارد
رهاوی و حجاز از برای مردم ساحل خورده خوبست
نیز و زنگوله مناسبت **راست** محبه مردم جاهل
فصل در دانستن آنکه در هر محل روز چه مقام
خوش آیند است چرا که هر ساعتی از هر روز بگویم
منسوب است و هر ساعتی از هر شب بگویم و
هم چنین هر مقامی برجی و هر اوقات بگویم و
هر برجی خانه کوکی است از سیار و سحر و اگر روز **سند**

بایست باید که آن خواننده بداند که ساعت کدام
کوکب است و آن کوکب را کدام برج خانه است پس منتظر
که بدان برج منسوب و آن برج خانه آن کوکب
باید خوانده شود و بعضی گفته اند که درین اوقات
ایستقامت خوش آیند می باشد مثلا گفته اند
اول صبح پیش از طلوع آفتاب نور و زنبیا و ده
و حسیفی خوش آیند است و محل چانت پنجگاه
و گردآینه و راست بهتر میاید و وقت ظهر عشاق
و نوا و نسا بورک است و وقت عصر عزال
و مخالف و چهارگاه مناسب است و موافقت
و وقت خفتن عجم و بیات و رهاوی و ركب
مفرحت و آخر شب عسیران و ماهور و حصار
و بزرك و كوچك خوشتر میاید **نظم** عشاق ترا
قد حسیفی است چه راست در پرتو بوسلیك

بوسلیك رهاوی و نواست چون گشت بزرك
در صفهان و عراق و نكوله جاز و كوچك
اند بر ماست **رباعی سن اواره** مطرب برشته
چه دست بر ساز کند نوز و زو و گشت و سلمك
آغاز کند چون برسی از نوای گرد آینه چیست
از مویه بگرد آینه شناساز کند **فصل** در بیان دایره
اصول و این عمل مشتمل است بر هفت عدد و بعضی
گفته اند به بیست و چهار عدد است و اساسی آنها در
نظم از گفته قدما مرتب یافته **نظم مشق**
چهار سوئی از اصول پرده کشای فاخته ضرب و تر
ضرب نمای چون بر افشان مختس و چنبر با خفیف
نقیل دان او فر مائین است و در نیم نقیل
هزج و اوسط و رملی قبل و بیک چار ضرب
ضرب الفتح نیست قطعا در آنچه گفته قطع

عصر سازم محمد محمد
انجام یافت

وقت دیگر ساعت و در دوران
چهار دایره و در بیان

شاهانست و اگر در هم
پس در زمان احد و طوین

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل در بیان معرفت الفاظ مشد و لیه اهل معرفت
رخ و زلف رخ عبارتست از تجلی جمال الهی بصفه
لطف مانند لطیف و رفوف و ثواب و محیی و هادی
و عقاب و زلف عبارتست از تجلی جلال الهی
بصفه قهر مانند مانع و قابض و قهار و محبت و
مضل و ضار و خوار و زلف بنان مه پیکر را به
حب جامعیت نشاء انسانی ازین دو صفت متقابل
برو و نصیب داده اند آیهی روی زیبارا با تجلی جمال
لطف از روی روشن و نور مناسبتی تلم و سلسله زلف
جلیبارا با تجلی جلال قهر از جهت پیرک و ظلمت و خفا
مشابقت غلام هست و شاهد حقیقی که عبارتست
از حقیقت باعتبار حضور و ظهور با آنکه در پرده هر
جلال جمال خفی و در شوکت هر جمال جلال متوارفت
توان گفت که از وی ثبوت هر جلالی بر جمالی پیدا و از
اشعه انوار هر جلالی جمالی هویداست قال امر المؤمنین
م سجانه من انکعت رجلاً و لایاتیه فی شد و یقیمه

یفقیمه و اشد غضبه لاعدائه فی سعة رحمة و
بربان شرح از تجلی جمال بنور و از تجلی جلال بظلمت اشاره
شد قال الله تعالی الله نور السموات و الارض و قال سبحا
الم نزل الی ربک کف مد الظل و کاه از مطلق ماسوی
زلف تغییر کنند چه همچنانکه زلف برده و عقاب برده
محبوبت هر یک از کثرات و کاینات حجاب ذات و عقاب
وجه واحد حقیقی است و از اینهاست که از عدم انحصار
موجودات و کثرات تعینات بدر ازین زلف و عدم آنها
ان تغییر می نمایند و از تضاد و تعالی اسماء و صفات
در عالم ظهور یکدیگر زلف و بچش ان اشاره کند که باستوا
و اعتدال و امتداد قد و قامت حضرتیا الوهیت است
که بر رخ میان وجود و امکان است و هر چه در مراتب کثرت
می بینی بحقیقت حلقه ایست از حلقه های این زنجیر کفر و تار
با آنکه خلاصی از قید تعین خود ندارد و محمود و خود
که ناری از ان زلف است بای بند و طایفه از رفقا راست
و از تغییرات و تبدلات سلسله موجودات که هر سلسله

بوی و حقیقت و دیگر است به سقراط زلف تعبیر
کند گاه گزینان وجه وحدت دو شود و صبح توحید را
نماید و گاه وجه وحدت در کثرت مسور گردد و شام را
در آید و چون حقیقت هم در مظاهر پیدا گشته و هم در
مظاهر نهان شده توان گفت که ظهور او عین خفاست
و خفای او عین ظهور بهمان من ظهوری بطوری و یقین
فی ظهوری و از خفای آنست که بمقام اهل عرفان میرسد
از تجلیات بحالیه و جلالتیه که موجب این ظهور و
خفای است که از مقتضیات زلف است بطریقی نمایند
حال و خط عبارت است از نقطه وحدت حقیقه من
حسب الخفا که مبدی و منتهای کثرت اعتبار است و از ادراک
و شعور اعتبار محجب و مخفی است چه سیاه و ظلمت
موجب خفایست و خط عبارت است از ظهور حقیقت
در مظاهر روحانیات چنانکه خط بر رخ دمیده عالم
ارواح گردان بر آمده چرا که آن عالم اقرب مراتب وجود
بحق غر و جل و چون حیوانات اجسام از عالم ارواح است

ارواح است از خط و باب حیوان تعبیر نمایند جسم
و ارواح جسم و ارواح جسم عبارت است از ظهور حق و اعتبار
و استعداات ایشانرا که صفت بصیرت است قال الله تعالی
ان الله بصیر بالعباد و از مطلق صفت از آن رو که
و حاجب ذات با بر و اشاره نمایند و این هر دو از
مقتضیات نخل جلالت که در اغلب موجب بعد و حرمان
و از استغنا و عدم التفات که مقتضی آن است که عالم در
نظر هستی در نیاید و نیستی خود بگذارد یعنی و بهمان
که از لوازم جسم بنان در رحمت تعبیر نمایند و از دست
راحت بعد از محنت و جفا شدن محنت در عقب راحت
که موجب خود و ریاضت بفرمان اشاره کند چه غر و محال
که از برهم زدن جسم حیوان در دل زبانی و عشوه کوی
واقع می شود و برهم زدن جسم عبارت از عدم التفات است
که از لوازم استغناست به کثرت جسم انارت بر روی
و دل نوازی که از لوازم سقراط لب و دهان لب و دهان
عبارت است از روان بخشی و جان فزایی که زبان سرع
از آن بفتح روح تعبیر کنند قال الله تعالی و ففتح فیه

من روحی و از افاضه وجود که نگذاشتن خلوت
در مقام هستی بقول کن نیز بلب و دهان تغییر نماید
و از خفای مصدران بدست کن دهان اشاره کنند و این
مورد و از مقتضیات تجلی حیات که موجب قریب و وصال
و از ترقی فرمودن در کمال و چنان شدن ذوق وصال
بیوسه تغییر کنند چرا که بخوبی و بخیری و راه به نیستی
خود نبردن از آن محسوس می یابند و با جمله هستی و
نیستی که لحظه بلحظه اعیان عالم را واقع است بابتدای
و تکمیل آن از مقتضیات جمال و جلال جسم است
با کمال استغنا و عدم التفات جسم مستغرق از کرم و
مردمی که از لوازم مستی است دلهای عاشاق متافرا ^{مید}
جمال می نوازند و لب جان پرور می میچا و کان عدم
آباد را با فاضله فیض وجودی چاره کار می سازد و از
نیستی هستی می آورد شراب و ساقی عبارات از
ذوق و وجد و حال که از خلق محبوب حقیقی در اول غلبه
محبت بر دل سالک عاشق وارد می شود و سالک را است
و پیچیدی کند چه استیلائی آن موجب عدم قواعد

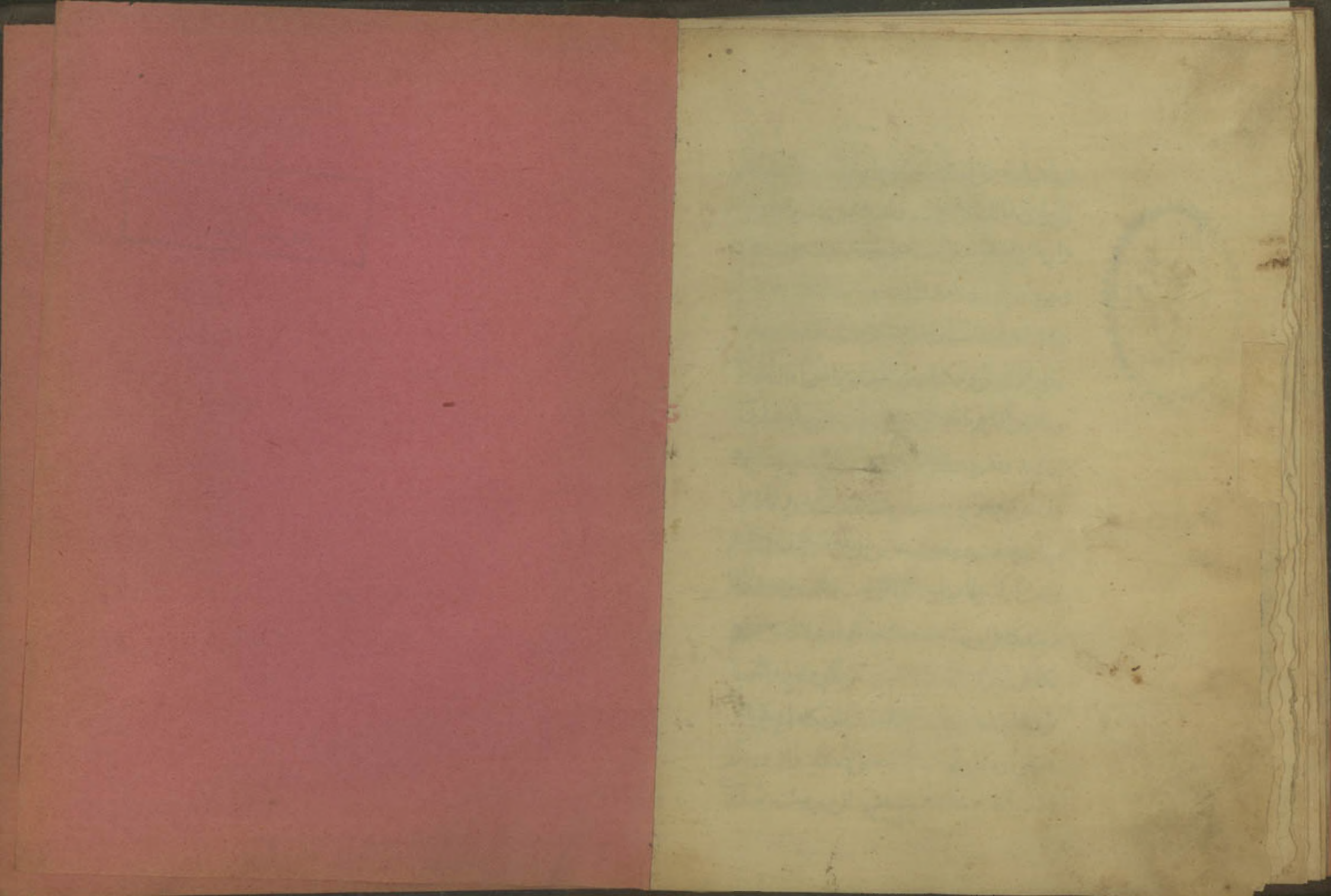
قواعد عقل و نقض معاند و می آوست که مبدأ انشأ
کثرت رستی و نسبت اعتباری می شود و ساقی عبارت است
از حقیقت باعتبار ظهور در هر مظهر که تجلی کرده باشد
و ساقیان نرم عشق کنایه از سمع و بصر انسان باشد
چرا که اسباب هستی ازین دو راه میرسد و از تجلیات
افعالی میام تغییر کنند و از تجلیات اسمائی و صفائی
بسرور خم و از تجلیات ذاتی که موجب فیضی فی الله
و بقای باقیات است بحر و قلزم و ان ذوق و وجد را که
از تجلی ذاتی ناشی شود که سالک را از لوث هستی پاک
دهد و موجب فیضی او گردد شراب طهور نامند قال
الله تعالی و سقاهم ربهم شرابا طهورا و همه عالم از عجب
و مهارت مانند بایک خمخانه اند از شراب هستی و محبت
قطری حق جل و علا و هر ذره از ذرات عالم محبت
قابلیت و استعدادی خاص که وارد بهمانه شراب محبت
آوست و بهمانه همه ازین شراب بر است و انار این شراب
در حقیقت انسان بواسطه مرتبت قابلیت و استعداد
او زیاده است از سایر موجودات و از بهنجاست که اکثر

افراد این نوع حیوان و سرکشته بیابان عشق و طلبند
و محبوب حقیقی را میجویند و مرشد و هادی و طلبند
که ایشانرا ابوصال آورده نماید کند و از خودی بماند خرابی
و خرابانی خرابان عبارت است از وحدت صرف و اطلاق
بخت که از رسوم نعتینات در آنجا نه عین باشد و نه اثر
خواه افعالی باشد یا صفاتی یا ذاتی و خرابانی اشاره است
بمالک عاشقانی که از قید رویت نماز افعال و
صفات واجب و ممکن خلاصی یافته افعال و صفات جمیع
اسیاء الحوافر افعال و صفات الحیوانات و هیچ فعلی و صفتی
نمیرسد و دیگری منسوب ندارد و بر خرابان عبارت است
از مرشد کامل که مرید را بترك رسوم و عادات میداند
و راه فقر و فتنای بیارد بت و زنا عبارت است از
هر چه برسد شود از ماسوی حق سبحانه خواه به
اعتقاد الوهیت باشد چون اصنام کفار و خواه با اد
و جوب اطاعت و تعظیم چون مشایخ کبار و خواه با ط
محبت چون محبوبان عشاق مجازی و سایر اعتبارها
خا به و عزت و درهم و دینار پس اگر بر سر ان از ان روش

روست که مظهر حق است جل و علا و خود در و محلی کرد
باسمی از اسماء و صفاتی از صفات حقان بت عارفان است
و بر سر ان بر سر خالقان است چه جمیع موجودات صورت
حق است سبحانه و خود روح همه است و از پنجاه که گفته اند
ما را بت سبنا الا و را بت الله قبله او معه و الا بت
مشرکان است و حق منزه از ان است تعالی شأنه عما یقولون
قال الله تعالی و من الناس من یخذ من دون الله انداداً
یحییونهم کتب الله و الذین امنوا استجاب الله و قال لا یخذلوا
احبارهم و رهبرانهم اربابا من دون الله یعنی اطاعوهم و
اسم بت را مخصوص سازند بکامل مریدی که قطب
زمان است چه محبوب حقیقی یا اعتبار جمیع اسماء و صفات
در جلوه کرامت و باعتبار جامعیت بر رسیده شده و
جمیع موجودات خواه بطبع و خواه بآرادت بدوست و
قبله کاینات از جمیع جهات است و زنا عبارت است
از بسن عقد خدمت و طاعت کفر و بر ساری کفر
حقیقی خاصه عبارت است از پیوستن وجود کرات و
نعتینات بوجود حق و این کفر عارفان است و این بعینه



نزدایان معنی اسلام حقیقی و ایمانات قال الله تعالی
کل شیء هالک الا وجهه و کفر حقیقی عامه بر عکس اینست
و این نزد این قوم دین است اعنی یوشامیدن و وجود حق به
وجود اغیار و در آمدن از در توحید باینکار و اسلام
بخازی عبارت است از معنی متعارف اسلام با اعتقاد
مغایرات بوجود ممکنات و وجود حق را سبحانه قال الله تعالی
وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون و زبانی عبارت
از تجرید و تفرید و خلاصی از ربوبه تقلید و ترک میبود
و رسوم و عوایق و رفض عادات و توأمین و علاقی
چرا این صفت بر حضرت علی بن ابی طالب و علیه السلام
و امت او که تر با عبارات از ایمانات غالب بوده و زبانی
مرسد کاملی است که نسبت کامله او در ولادت معنی
بکاملی دیگر که منتصف بصف زبانی و مجرد و انقطاع
بوقیه باشد میرسد و آن کامل را باز بکاملی دیگر یا
منتهی شود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
از پیاجه دیوان فیض علیه الرحمة نوشته شده است



کتابخانه خصوصی
غزنی - سرور